

بهناز نادری، بازیگر:

باخ، موسیقی و تئاتر را به هم گره زده است

فروغ یا بشیر در آن اجرای کند که به نظرم این ارتباط به آن هوشمندی که در کارگردانی وجود دارد برمی گردد.

سخن پایانی

آنچه در نمایش «باخ» وجود دارد عجیب بودن موسیقی و نمایش در یک تناسب درست با یکدیگر است. متأسفانه امروز نمایش هایی با هر چسب کنسرت نمایش تولید می شوند که موسیقی و نمایش در آن هیچ ربطی به هم ندارند و هر کدام ساز جداگانه ای می زنند یا اینکه در این نمایش ها صرفاً برای بالا رفتن فروش از گروه های موسیقی استفاده می شود. من امیدوارم که نمایش باخ دیده شود از این جهت که در درست ترین شکل خودش این دو عنصر را با هم پیوند می دهد و معتقدم کسانی که علاقمند به این شیوه هستند حتماً باید این اثر را ببینند تا متوجه شوند که دقیقاً در کجای نمایش موسیقی می تواند ورود کند و به چه شکلی می تواند در دل خود نمایش اتفاق بیفتد.

نوشتن آن از خود مانیز کمک می گرفت و اینگونه نبود که نمایشنامه بسته باشد بلکه ما به عنوان بازیگران می توانستیم با توجه به کاراکتری که خلق شده مخصوص در بخش مونولوگ ها چیزهایی را اضافه یا کم کنیم و کاراکتر را مال خود کرده به آنچه که در ذهن داریم نزدیک کنیم و بدین جهت نیز فروغ کاراکتر جذابی برای من بود.

یکی از نکات جالب این است که گویی مخاطب این تئاتر تبدیل به تماشاگر کنسرت نیز شده بود؟

بله دقیقاً و این به واسطه طراحی است که در کارگردانی اتفاق افتاده به هر حال بخشی از تئاتر ارتباط مخاطب با اثر است به خصوص در کارهای کمدی اما کار ما کمدی نیست بلکه لحظات و موقعیت های کمدی دارد. در لحظاتی که به واسطه خواندن ها، فضا سازی و رویاها به وجود می آید چیدمان ماجرا به شکلی است که مخاطب احساس می کند همان تماشاگر کنسرتی است که

بخشی از داستان این اثر به دغدغه زنان ایران از جمله فروغ باز می گردد. شما کاراکتر فروغ را چگونه دیدید و چگونه به آن نزدیک شدید؟

نطفه این قصه از ابتدا بر اساس دغدغه ای که وجود دارد و برای همه ما ملموس است و پس از صحبتی که من، آقای عبدی و آقای حسین میرزاییان راجع به این ماجرا داشتیم. بله این قصه یک قصه تکراری است از این جهت که وضعیت زنان در جامعه ما از دیرباز تا امروز همیشه تکرار بیاهمهین شکل بوده و حال در مقاطعی کمی آرام تر و در مقاطعی کمی خشن تر با آن برخورد شده و بحث دیگر آن اهمیت حفظ روایه فقط برای زنان بلکه برای انسان است و آنچه که در این متن برای من بسیار جذاب بود همین نگه داشتن و حفظ روایه برای هر انسان است. اما فروغ نماینده زنانی است که به جبر روزگار در یک موقعیت ناخواسته قرار گرفته اند و نه راه پیش دارند و نه راه پس و فروغ به واسطه رویا و آتشی که درون خود زنده نگه داشته برای من شخصیت بسیار جذابی داشت. یکی از ویژگی های این متن این است که آقای عبدی در حین

بهراد داوری، بازیگر:

خوشحالم که دوباره به صحنه تئاتر باز گشته ام

که وقتی می بیند دستش به جایی بند نیست و همه چیز از او گرفته شده به نوعی عریان می شود.

یک نکته مهم این بود که ما خط میزنیم ها را نمی دیدیم.

به هر حال در هر نمایشی ما یک سری میزانشن داریم که توسط کارگردان طراحی شده اما من سعی کردم بدون اینکه میزانشن ها را خیلی تغییر دهم آنها را از آن خود کنم به شکلی که تکرار روز قبل نباشند چون به هر حال تئاتر به یک تکرار می رسد اما ما سعی می کنیم میزانشن را آنقدر روان اجرا کنیم که مخاطب حس کند بخشی از زندگی ما است بنابراین به جای اجرای میزانشن ها به صورت خط کشی شده تمرکزمان روی حفظ میزانشن، توازن و ترکیب بندی صحنه است.

سخن پایانی

حدود ۱۳ سال است که تئاتر کار نکرده بودم و بیشتر مشغول به کارهای تصویر بودم و این نمایش بازگشتی به آن خانه اصلی است که سالها سال از آن دور بودم و از این بابت خیلی خوشحالم که دوباره به صحنه تئاتر بازگشته ام.



در لحظه فروپاشی سعید در برابر موسی حتی تن صدای شما نیز تغییر می کند.

دقیقاً و این دیگر خود سعید است

از کاراکتر سعید و نحوه نزدیک شدن به وجوه متفاوت آن بگویید.

هر زمان که می خواهم کاراکتر، شخصیت یا تپیی را بازی کنم قبل از هر چیز فیلمنامه یا نمایشنامه را می خوانم و متن، جمله ها و نوع ادبیاتی که برای کاراکتر انتخاب شده یک سری از خصوصیات از جمله نوع رفتار کاراکتر و لحنش را آشکار می کند و می توانم بر اساس این داده ها وجوه کاراکتر را چیدمان کنم البته من جزو آن بازیگرانی هستم که زود تصمیم نمی گیرم و مدام با کاراکتر کلنجار می روم تا به آن شخصیت یا تپ برسم. در این نمایشنامه کاراکتر سعید مدام شعر و سجع می گوید و نوعی شیدایی و عاشقی دارد خودم نیز یک سری ویژگی ها به آن افزودم مثلاً اینکه از نظر من این کاراکتر یک سری ادا و اصول دارد که می تواند برگرفته از جامعه، ذهن و با گذشته اش باشد. مثلاً این کاراکتر کبوتر دارد و این مسئله تداعی گر فیلم «طوقی» بهروز وثوقی بود. همینطور شکل عشق و عاشقی او تداعی گر فیلم هایی مثل «همسفر» و «همل آمریکایی» البته نه اینکه بخواهم کاراکتر بهروز وثوقی را بسازم، بلکه چیزهایی در ذهن من پدیدار می شد و من خواهی نخواهی یک تپ و شخصیت از این کاراکتر ترسیم می کردم. پیرو این مسائل به این رسیدم که سعید می تواند به فیلم های بهروز وثوقی یا حتی ترانه های کوچه بازاری علاقه مند باشد. از طرفی شخصیت سعید نمی توانست فقط

رضا جهانی، بازیگر:

برش ها و بخش هایی از زندگی جاری را می بینیم

به نام مفهوم عشق آشنایی ندارند و منافعیشان بر هر چیزی از حیثیت دارد همانطور که می بینیم موسی در این نمایش با موسیقی زاویه دارد و تنها عنصر این نمایش است که نه آواز می خواند و نه ساز می زند و تنها مواجهه اش با ساز چند باری است که روی پیانو می کوبد. او مواجیه های خیلی سفت، سخت و زننده با مقوله ای به نام هنر دارد چون کسانی که به لحاظ تخصصی با هنر آشنایی دارند یا کسانی که به عنوان مخاطب با هنر روبرو می شوند همیشه از نظر عواطف و اخلاقیات افراد منعطف تری هستند و مایه بینیم که موسی هیچ وجه اشتراکی با این افراد ندارد بلکه مقابل هنر می ایستد همانطور که برای تأمین منافعیش مقابل اخلاق و هر چیز انسانی دیگری می ایستد.

یکی از مهم ترین صحنه های نمایش که اوج بازی شما نیز هست لحظه ای است که کاراکتر موسی را در عریان ترین شکل خود می بینیم از این صحنه بگویید

یک بخش این صحنه به همان جمله مشهور چون به خلوت می روند... باز می گردد و بخش دیگری به لحظه ای باز می گردد که ما واقعیت عریان این افراد را می بینیم. تمام عقده ها و فشارهایی که از گذشته موسی می آید در این صحنه بر ملا می شود. هر چند که گاه می بینیم انسان ها بر خلاف جهت تأثیر آن عقده ها و فشارها عمل می کنند اما گاه هم می بینیم که این عقده ها و مسائل کارکرد منفی پیدا می کنند و آدم ها را به سمت مسائل منفی می کشانند یعنی همان چیزی که برای موسی هم اتفاق می افتد او می خواهد به هر قیمتی که شده به حقش برسد حال قیمتش چیست! کشتن آدمی مثل فروغ و کشتن فروغ تنها کشتن یک انسان نیست بلکه کشتن هنر و عواطف انسانی است.

به نظر موسی یکی از کاراکترهای نوستالژیک این نمایش است.

ما همیشه روی صحنه تئاتر برش ها و بخش هایی از زندگی جاری را می بینیم و کاراکتر موسی نماینده بخشی از جامعه است که در عین تعصب و بافشاری روی برخی مسائل به هر قیمتی، انسان ها و محیط پیرامونشان را مجبور به پذیرفتن آنچه که خودشان می خواهند می کنند بدون اینکه کوچک ترین انعطافی نشان دهند. اما این فقط بخشی از کاراکترهایی مثل موسی است و بعد دیگر این کاراکترها، فرصت تبلیشان است. کاراکترهایی که وقتی پای منفعتشان وسط می آید اخلاقیات را به راحتی فراموش می کنند و برای آنکه به منفعتشان برسند حاضرند دست

به هر کاری از جمله محدود کردن و زیر فشار گذاشتن انسان های دیگر و حق و ناحق کردن بزنند. یکی از اولین ابزارهای کاراکترهای مثل موسی نیز برخورد ها و رفتارهای خشن و تند است تا دیگران نتوانند به آنها نزدیک و یا با آنها وارد چالش شوند. و آنها همیشه از موضع بالایی به اطرافیان شان می نگرند همانگونه که موسی نسبت به سعید، بشیر و فروغ این موضع را دارد و خود این کاراکترها یعنی سعید، بشیر و فروغ هم نماینده بخش های دیگری از جامعه هستند. آدم هایی مثل موسی با چیزی به نام هنر و عواطف انسانی



حسین میرزاییان، بازیگر:

تنها صداست که باقی می ماند

هنری خوب به کشورهای دیگری می روند و برای تأمین مخار جشان مجبور هستند کارهایی انجام دهند که در شان شان نیست هر چند که کارگری محترم است اما تخصص آنها نیست. بشیر نیز می پذیرد که تا قبل از این خواننده بوده ولی حال باید کار ساختمانی کند تا پولی در بیاید و برای خانواده اش بفرستد و این سالن تئاتر هم اولین جایی نیست که او برای کار آمده، بنابراین این گذر زمان و اتفاقات تأثیرش را روی رفتار و خلق و خوی او گذاشته و تنها چیزی که از بشیر نیشابوری مانده فقط صدای خویش است به همین دلیل وقتی از او می خواهند که بخواند آنقدر تشنه خواندن است که سر ضرب می خواند. این کاراکتر در فرایند و پروسه اتفاقاتی که برای بشیر رخ میدهد شکل گرفته است. او کارگری را از صفر شروع کرده و بعد لحظه به لحظه ارتقا پیدا کرده تا سر کار شده اما همه چیزهای دیگر از او گرفته شده و تنها چیزی که باقی مانده صدایش است و همانگونه که همیشه موز پسین ها می گویند این تنها صداست که باقی می ماند.

سخن پایانی

از تمام عزیزی که این مصاحبه را می خوانند و می بینند حال چه قشر تئاتری و فرهنگی هستند یا فرهنگ و تئاتر دوستان خواهش می کنم از تئاتر حمایت کنند چرا که ما امروز در شرایط ویژه و مهمی قرار داریم و فکر می کنم که تئاتر می تواند این شرایط باید یک قدم جلوتر از دیگران حرکت کنند. باید دست به دست بدهیم و واقعاً برای تئاتر تلاش کنیم نه برای خودمان که اگر اولویت مان این باشد خودمان نیز رشد می کنیم.

در این نمایش برخی ترانه ها را می خوانید و مخاطب پیش از پیش با صدای شما آشنایی شود.

به هر حال یکی از ابزارهای بازیگر صرف نظر از حس، بیان و فیزیکی و... این است که بتواند خوب بخواند و این خوب خواندن صرفاً به واسطه صدای خوب فرد نیست. اساتید ما همواره در دوره هنرجویی می گفتند که بازیگری که نتواند خوب بخواند و خوب برقصد یک بازیگر شش دانگ نیست به همین علت من سعی کردم در همان دوره هنرجویی دوره های صداسازی و آواز را بگذرانم و بعد از آن وقتی وارد فضای حرفه ای شدم و کارگردان ها می دیدند که می توانم بخوانم دوست داشتند که از این وجه نیز استفاده کنند و من نیز به تناسب نقش هایی که انتخاب می کردم اگر جادداشت این کار را انجام می دادم مثلاً در نمایش کوچه عاشقی که در سعد آباد اجرا شد و همیشه پیشنهاداتی در این راستا وجود دارد اما من فکر می کنم که اگر بیش از این وارد این معقوله شوم شاید از آن وجه نقش پردازی در تئاتر کمی دور شوم.

برای نقش بشیر یک ژست بدنی متفاوت در نظر گرفته اید که سرکوب شدگی و سر خوردگی این قشر اجتماعی را نشان می دهد.

بشیر نیشابوری علیرغم اینکه ذاتاً صدایی دارد و در خانواده ای صاحب ذوق هنری بزرگ شده است بر اساس اتفاقاتی که در جامعه می افتد و فوت پدرش متوجه می شود که دیگر نمی تواند از طریق موسیقی در آمد خاصی داشته باشد به همین علت برای حمایت از خانواده اش هشرش را ترک می کند و به تهران می آید. طی این اتفاقات او دچار آسیب های اجتماعی می شود همانگونه امروز می بینیم بزرگوارانی با سبقه